پاک ترین عید کودکانه

۴۶ روز که از چهارشنبه مقدس می گذرد، تخم مرغ های رنگی نوید پایان زمستان و باروری زمین را می دهند. ایام پرهیز به سر می رسد و Easter آغاز می شود تا مسیحیان بزرگ ترین عید بهارشان را جشن بگیرند.

داستان عید پاک

عید پاک یا Easter یکی از عید های بهار است. این عید در پایان ایام پرهیز است که یک دوره ۴۶ روزه را از چهارشنبه مقدس شامل می شود و در روز عید پاک پایان می یابد. ۴۰ روز از ایام پرهیز مربوط به روزهای روزه است به طوریکه ۶ یک شنبه در ایام روزه وجود دارد و طوری برنامه ریزی می شوند که آخرین آنها عید پاک باشد. اما آخرین هفته پرهیز، هفته مقدس نام دارد که مسیحیان معتقدند در یکشنبه فصح، مسیح به آسمان عروج کرده است. چهارشنبه مقدس، گرامیداشت شام آخر مسیح قبل از عروج است و جمعه در هفته مقدس، از دیدگاه مسیحیان، روز به صلیب کشیدن مسیح است. هفته مقدس و ایام پرهیز با عید پاک پایان می یابد. با رستاخیز عیسی مسیح و زنده شدن دوباره او. ایام پرهیز، یک دوره آمادگی است برای عید بزرگی که در راه است؛ عید پاک!... صفحه ۳

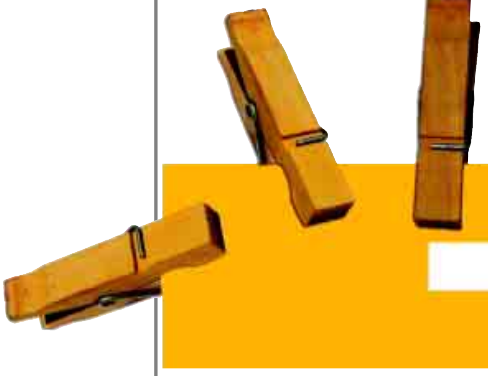

عشایر ایران در برزخ |

گردنه های دشوار کوچ!

لیلا موسوی زاده

کوچ روی دیگر زندگی عشایر و ایلات است.

دشت ها، مراتع، گوسفند، نوای نی چوپان و زندگی زیر چادر، تفنگ، اسب و لباس محلی و آداب و رسوم برجسته عشایر، مثل جنگ، راهزنی و گله داری. اما تمام این واژه ها و تصاویر و سمبل ها، نگاهی از دور به اصل ماجرا است یا تمام جذابیتی که از دور دارند و در واقع به نوعی رؤیاهای خیلی از ما درنوع زندگی اینگونه مردم به تصویر درآمده است. با نگاهی دور از اصل ماجرا، شاید بزرگترین مزیت زندگی ایلاتی و عشایری درکشوری زلزله خیز، فرار از خرابی و ماندن زیرآوار و تلفات جانی است؛ اینکه زندگی در زیر چادر پس از زلزله برای این مردم شناخته شده تر از تمام مردم ایران است. اما این فقط یک بعد قضیه و احتمال است. اصل ماجرا وضعیت، شرایط ناهموار و برخوردار نبودن از حداقل امکانات زندگی شهری است. امکانات عشایر و ایلات درکشور ما کمتر از کوچکترین روستاها است.

به تازگی طرح اسکان عشایر مورد بررسی قرارگرفته که طبق بررسی ها و نظرات افرادی که متولد و بزرگ شده در بین همین مردم هستند، اجرای این طرح الزامی است که باید بسته به شرایط خاص صورت گیرد.

اسکان عشایر

در شرایط کنونی و در دنیای امروزی که هرروز تمدن در زندگی انسان بیشتر رسوخ می کند، بیش از یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر عشایر درکل کشور داریم که تنها ۴۵ هزار نفر از این عشایر در ۲۱ استان کشور اسکان یافته اند، حال چگونگی شرایط و نوع زندگی آنها و از همه مهمتر، روحیه این مردم است.

محمد بهمن بیگی، بنیانگذار آموزش و پرورش و به نوعی تمدن در زندگی عشیره ای و کوچ نشینی است.

شاگردان او امروزه از افراد موفق هستند که تمام رشد و تغییر از زندگی ایلاتی را مدیون استاد خود می دانند.

درکتاب بخارای من ایل من که تألیف محمدبهمن بیگی است به مقوله اسکان در قسمتی اینگونه پرداخته شده است:

«دوران درخشانی بود، مملکت بر بال زرین تمدن بزرگ در پرواز بود. تالارها، گالری ها و نگارخانه ها پر از پرده ها و تصاویر دل انگیز بود.

نوای جانفزای ترقی از هرگوشه ای به گوش می رسید. سالی نبود که نوازندگان جهان بر آرامگاه الهام بخش حافظ و در بارگاه شکوهمند کوروش گرد نیایند و آوای جاه و جلال ایران را با سازهای بادی به گوش جهانیان نرسانند. درچنان کشوری، حضور یک جمعیت بی سروپا و چادرنشین، آن هم در دوقدمی مهدفرهنگ و فضیلت نمی توانست شرم آور باشد.

درچنان زمانی عبور و مرور یک مشت قبیله قرون وسطایی از کنار جشن های افتخارآمیز هنری نمی توانست مایه ننگ و خفت شود.

اگر چشم هنرمندان و هنرشناسان به این خانه به دوشان می افتاد، آبروی مملکت برباد می رفت. این دوره گردان حق ناشناس نه فقط باعث خجلت، بلکه اسباب زحمت هم بودند و با آنکه راحت و آسوده علف بیابان را می چریدند و بی منت یا افزار کوهها را زیرپامی گذاشتند، باز هم به هر دستاویزی موی دماغ حکومت می شدند. بیهوده نبود که صبر زمامداران به سرآمد و برآن شدند که این لکه های زشت را ازچهره دلاوای میهن بزدایند.

عبورشان را ازمعابر عمومی ممنوع ساختند. آمارگران حکومت، وجود گروهی از آنها را انکارکردند و از شمار جمعیت بقیه کاستند و به خصوص در فارس آنقدر کاستند که از ایلات قشقایی، خمسه و ممسنی چیزی برجای نماند. به کاربردن کلمه «عشایر» در مکاتبات رسمی و دولتی موقوف شد. فرمان تغییر این کلمه صادر گشت، چنین نام و نشانی در خور شأن و شوکت کشور نبود. لغت پردازان ترکیب «دامداران متحرک» را ابداع کردند لیکن همه این تلاشها و تقلاها بی ثمرماند.

اختفای این همه آدم بیابانگرد ممکن نبود. وجود داشتند. پنهان نمی ماندند. خودشان دوپا و حیواناتشان چهارپا داشتند. حرکت می کردند، کوچ می کردند. توله سگ ها، مرغ ها وبچه هایشان را کنار پاتیل و پیاله های مسی و غربال و هاون های چوبی، روی خر و گاو می بستند و زندگی شرم آور خود را به تماشای بیگانگان می گذاشتند. چشم سیاحان و مسافران هوایی را نمی شد، بست. از آن بالا می دیدند، دوربین های قوی داشتند، عکس بر می داشتند، راه دیگری نماند.

قتل عامشان امکانپذیر نبود ناچار دست به تخته قاپو و اسکان آنان زدند. کار از فارس که رسوائر ازهمه جا بود آغاز شد. اسکان قبایل قشقایی وارد برنامه های عمرانی کشور شد. به همت مدیران لشگری و کشوری و با دستیاری پیمانکاران دلسوز، نخستین شهرک اسکان درمرکزیکی از طوایف بزرگ آماده بهره برداری و افتتاح شد.»

با دودیدگاه می توان به مقوله اسکان عشایر پرداخت. اول اینکه با تعصب و احساسی به این قضیه نگاه کنیم و به نوعی قصه ها و آرزوهایمان را در زندگی عشایر جست و جو کنیم.

چون بشر ذاتاً طبیعت گرا است و زندگی شهرنشینی اغلب ما را به کلی ازکوچ و زندگی ایلاتی دورکرده و به نوعی به شکل قصه، به نوع زندگی عشایر می نگریم.

امرالله فرهادی آردکیان متولد ایل قشقایی، ۴۸ ساله و مدرس رشته گرافیک در دانشگاه و از گرافیست های شناخته شده و از شاگردان محمدبهمن بیگی بوده است، می گوید: ریشه های من هنوز در زادگاهم است و به محض اینکه فرصتی پیدا کنم به آنجا می روم و درکمتر از یک ساعت عادات شهری خود را ازدست می دهم و به اصل خود برمی گردم، مثل آنها روی زمین چهارزانو می نشینم و در سینی غذامی خورم. ایلاتی چه اسکان بشود یانشود، عشق و علاقه اش را به ایلاتی بودن ازدست نمی دهد.

درحقیقت اگر ایلاتی را از شکل و فرم خاص خودش خارج کنیم و آن را جایی اسکان بدهیم که مطلوب نظر او نباشد و کوه و دشت را رویه روی خودش نبیند و دنبال گوسفندانش هی می نگند او را کشته ایم.

کوچ، دام و مرتع همه زندگی ایلاتی است. تیر و تفنگ و شکار آمیخته با روحش است. هنوز هم ساز و ناقاره ورقص جزو فرهنگ و آدابش است.

به هرحال با این خصلت ها، بزرگترین خیانتی که می شود به ایلات کرد، اسکان دادنش است. اکثر بزرگان عشایر حاضر نیستند در شهر زندگی کنند، آنها اگر به شهر بیایند زود می میرند، اما جوانترها قصه متفاوتی دارند. واقعیت چیزدیگری است.

اسکان عشایر از زمان رضاشاه مطرح شده بود. ولی هیچوقت عملی نشد. باوجود تلاش ها و اقداماتی که صورت گرفت، ایلاتی ها به اسکان تن ندادند، چون اسکان عشایر باملاحظات و مطالعات ویژگی های عشایر صورت نگرفته بود، اگر قرار باشد با سیستم قهر و غضب حکومت و با اجبار آنها اسکان پیدا کنند، آنها هیچ وقت نمی پذیرند و به محض اینکه شرایطی پیدا کنند از آن سیستم فرار می کنند.

> مانگران لباس وزبان عشایر هستیم
> یا آینده وپیشرفت کودکان عشایر.
> بله، لباس، زبان، موسیقی فولکلور
> همه جزو میراث ما هستند اما نحوه
> زندگی عشایر جزو قشر عقب مانده ما
> است. عده ای معتقدند که عشایر
> نمی توانند متمرکز و یکجانشین
> شوند. ما درباره زنبور عسل صحبت
> نمی کنیم؟ بحث ما درباره انسان
> است که بسیاری از آداب و فرهنگ را
> به صورت اکتسابی می آموزد.

اسکان وعواقب حاشیه نشینی

وای به روزی که کوچ نشین، حاشیه نشین شود. ایلاتی ها با غرور و آداب و رسومی که بین خودشان دارند اگر به شهرها بیایند و به صورت پراکنده رها شوند، عواقب ناخوشایندی در بر خواهد داشت.

برای اسکان عشایر باید از افراد تحصیلکرده و آدمهای مثبت و کارآمد که مزایای اسکان را می فهمند استفاده کنیم و برنامه واقع بینانه ای بریزیم. مسعود رضوی فقیه محقق و پژوهشگر که از اهالی ایل بختیاری است می گوید: «عشایر باید در همان مناطقی که هستند یکجانشین شوند. اگر عشایر به شهرهای بزرگ بروند و با مردم ادغام شوند نه تنها حرکت مثبتی نیست، بلکه همهمه و برخورد پیش می آید. اگر عشایر شغل نداشته باشند و مورد تحقیر قرار بگیرند با توجه به شیوه زندگی و جنگجو بودن آنها انحطاط و جرم جنایت رخ می دهد، مثل همان کارگرهایی که از روستاها به شهرها می آیند و شرایط نامناسبی دارند، عشایر باید در ییلاق و قشلاقی که دارند در جایگاه مخصوص خودشان اسکان پیدا کنند و همانطور که یک عده در سردسیر اردبیل اسکان یافته اند و برخی دیگر در مناطق گرمسیر کشور زندگی می کنند.»

فرهنگ و تمدن اکتسابی

ایلاتی ها و عشایر ما فرهنگ پذیر هستند. بهترین نمونه ها انسانهای موفقی که شانس آموزش داشتند. شاید اگر به صورت آماری به افراد تحصیلکرده عشایری نگاه کنیم؛ تعداد انسانهای موفق در میان آنها بیشتر از شهرهایی باشد که همه کودکانشان امکانات آموزش داشته اند. پس نباید این استعدادها نادیده گرفته شوند.

محمد بهمن بیگی در کتابش می نویسد: «خان از مردان روشن و کمیاب ایل بود. قسمتی از عمرش را در شهرها به سر آورده بود. با دفتر و کتاب انس و الفت داشت. چادرش پر از کتاب بود. کتاب نتوانسته بود او را از ایل و ایل نتوانسته بود او را از کتاب جدا سازد. اهل اندیشه و تفکر بود. با خانهای دیگر فرق داشت. با بسیاری از برنامه های دولت ناسازگار بود. راه حکومت را در کار اسکان قبایل بیراهه می دانست.»

هنگامی که فرمانده عالیقدر اسکان، نظرش را درباره شهرکهای اسکان پرسید او با لحنی صریح گفت: این شهرکها به درد نمی خورند. برنامه تان غیرعملی است با سر نیزه هم نمی توان مردم را توی شهرکها نگاه داشت.

ماکت شهر زیبا بود؛ شبیه به هر شهر امروزی. درختهای بلند و سایه دار همه جای شهر را آراسته بودند. چند جفت زن و مرد خوشبخت روی بعضی از نیمکت ها آرمیده بودند. زنها ژاکت می بافتند، مردها روزنامه می خواندند. شهرک اسکان بی اندازه مجهز بود. پارک، سینما و سالن شهرداری داشت. تأسیسات دامپروری؛ دامپزشکی؛ پرورندری و اسطبل های نگاهداری حیوانات دور از شهر بودند. این تأسیسات را دور از شهر ساخته بودند تا چوپانها و گله داران عشایر پاکیزه و تمیز و سالم بمانند.

فرمانده اسکان و بارانش با شور وحرارت دقایق طرح را برای حاضران بیان کردند و همه را انگشت به دهان ساختند به جز خان همه مدهوش ابتکار و نبوغ مهندسان و پیمانکاران شدند. وقتی نظر خان را پرسیدند با صراحت و جسارت گفت: «شهرتان شهر قشنگی است. ولی به درد عشایر نمی خورد شهرهای قشنگی ساخته اید. شما مسکن را با اسکان اشتباه کرده اید. هر دو کلمه یک ریشه دارند ولی با هم فرق می کنند. مسکن را درآمد و عایدی قابل سکونت می کند. وقتی که مسکن عایدات را قطع کند دیگر مسکن نیست. جهنم است.

شما تنها در خیال مسکن بوده اید. به یادتان نبوده است که اسکان مسأله پیچیده و دشوار دیگری است. کار شما برای کسانی که همه چیز دارند و فقط مسکن ندارند سودمند است ولی برای عشایر که باید همه چیز خود را از دست بدهند تا صاحب مسکن شوند خطرناک است.

کاش این بودجه هنگفت صرف ساختن جاده های ییلاقی و قشلاقی می شد. کاش این پول کلان صرف تهیه آب زراعتی در مناطق ایلی، صرف ایجاد کارخانه های تولیدی در مسیر و مأوای عشایر و صرف باسواد کردن مردم چادرنشین می شد. اگر چنین کرده بودید بسیاری از مردم عشایر با میل و رغبت یکجانشین می شدند.»

عشایر و ایلات ما تغییرپذیر هستند. به هر حال آنها هم مثل تمام انسانهای دیگر فکر واندیشه دارند. اگر شرایط بهتر و آینده روشن تری را در پیش روی خود ببینند، آن را انتخاب می کنند. به گفته رضوی فقیه عشایر و ایلات ۷ هزار سال است که بدون کمترین تغییر و پیشرفتی زندگی کرده اند و شیوه زندگی آنها هیچ تفاوتی با گذشته نکرده است.

ما نگران لباس و زبان عشایر هستیم یا آینده و پیشرفت کودکان عشایر. بله، لباس، زبان، موسیقی فولکلور همه جزو میراث ما هستند اما نحوه زندگی عشایر جزو قشر عقب مانده ما است. عده ای معتقدند که عشایر نمی توانند متمرکز و یکجانشین شوند. ما درباره زنبور عسل صحبت نمی کنیم؟ بحث ما درباره انسان است که بسیاری از آداب و فرهنگ را به صورت اکتسابی می آموزد.

آنها اگر بدانند که شرایط به نفع آنها است و باعث بهبود زندگی و آینده آنها می شود با آن کنار خواهند آمد. عشایر اگر تمرکز را نپذیرفتند به این دلیل بوده که شرایط سازگار با فرهنگ و نوع زندگی و به نفع آنها نبوده است. کسی که تعدادی گوسفند داشته و زندگی نسبتاً راحتی که به آن عادت کرده، تفریح و شکار و طبیعت بکر، به راحتی تغییر شکل نمی دهد، مگر در صورت آینده روشن تر.

نسل جوان عشایر

بدون شک هر حرکتی که برای ایلات صورت می گیرد به نفع نسلهای جوانتر و نسلهای آینده است. همانطور که گفته شد افراد مسن.

نسبت به این تغییر پافشاری بیشتری دارند، مگر برای فرزندانشان. فرهادی می گوید: «تنها چیزی که قبل از انقلاب باعث شد ایلات سربه راه شوند آموزش فرزندان بود. پدر من اگر باغی بود وقتی می دید فرزندش زیر چادر سفید نشسته و درس می خواند دست از یاغیگری می کشید چون برای امنیت بچه هایی که درس می خوانند ارزش قایل بودند.»

جوانی را از همین ایلاتی ها می شناسم که دیپلم دارد و امکان زندگی در شهر برایش فراهم است، اما دختری را برای ازدواج انتخاب کرده که پدرش گله دارد و می خواهد چوپان شود. به هرحال به دلیل وجود ارتباطات و کل تغییراتی که درچهان رخ داده، عشایر خواه ناخواه به زندگی شهری نزدیک می شوند. برخی سنت ها و عادات ابتدایی آنها به مرور زمان از بین می رود، البته بسیاری از رسوم و عادات به این زودی ها تغییر نخواهد کرد.

شیوه ازدواج برای ترکمن ها به این صورت بود که داماد باید عروس را از چادر می دزدید و پس از آن می توانست با دختر ازدواج کند اما پس از مدتی این رسم کم کم جنبه نمایشی پیدا کرد. پس به مرور زمان و با فرهنگ سازی بعضی از رسوم از بین می روند.»

زندگی اردوگاهی

به این اسکان وتمرکز باید نظام و سازمان داد، در غیراین صورت عشایر نابود می شوند، مثل سرخپوستان آمریکایی که در اردوگاهها محصور شدند. اگر این نظام و اسکان با سلوک یک ایلاتی متناسب نباشد، آنجا به یک اردوگاه تبدیل می شود و پس از مدتی همه تلاش عشایر فرار با طغیان است. اسکان عشایر در شهرهای اطراف به صورت پراکنده فاجعه آمیزترین کار است. اگر عشایر حاشیه نشین شوند مکانی کمی بالاتر از حلبی آباد در کنار شهرها به وجودمی آید یا آنها در شرایط نامتناسب به آدم های افسرده و دلمرده ای تبدیل می شوند. وضعیت عشایری که کوچ کنند به مراتب بهتر از اسکان یافته های بی امکانات است. حداقل اینکه آنها با همین کوچ و شرایطی که دارند سازگار شده اند.

سیستم زندگی یک ایلاتی به صورت پراکنده است، آنها خصوصیت همجوار بودن در یک کوچه را ندارند به خصوص اینکه بخواهندخیلی سریع در سیستم شهری جمع شوند. باید فرایندی طی شود، یک نسل یا دو نسل از عشایر آموزش ببینندو فرهنگسازی شود.

رضوی فقیه می گوید: تغییر شکل نباید خیلی سریع باشد جوامعی که به سرعت یکجانشین می شوند به جای یکجانشینی به زندگی اردوگاهی تبدیل می شوند که زمینه مساعدی برای روییدن علف های هرز، جرم و جنایت، اعتیادو آدم کشی است.

کوچ

محمدبهمن بیگی می گوید: «مردم، عشایر، توریست وجهانگرد نیستند. برای تماشای کوه وجنگل وعکسبرداری از مناظر ومزایا به راه نیفتاده اند. آنها بیش از هرکسی از زندگی پردردسر خود رنج می برند. هرصبح بار می بندند. هرشام بار می گشایند. پای پیاده عرض و طول فارس را می پیمایند. شب و روز به دور خودشان می چرخند. این همه زحمت و مشقت فقط برای نان بخور و نمیر است. مردم عشایر به دنبال آب و علف هفت کوه و صحرا هستند و جز این راهی برای نجات کس و کار خود از چنگ گرسنگی ندارند. اگر این راه را برآنان ببندید بی آنکه راه معیشت دیگری نشانشان دهید حکم اعدامشان را صادر کرده اید.

کوچ برای بقا و به دست آوردن امکانات است. اگر شرایط زندگی ومعیشت فراهم شود این کوچ و جابه جایی به حداقل می رسد.

به هرحال کوچ یا سفر به نوعی از شیرینی های زندگی هرانسانی است که گاهی برای تصریح و عوض شدن روحیه لازم است اما کوچ ایلاتی برای خوشگذرانی نیست. کوچ برای عشایر تبعات مثبت و منفی دارد. تبعات مثبت آن در قدیم این بود که آنها کمتر بیمار می شدند. به دلیل جابه جایی مرگ و میر کمتری داشتند، همیشه آماده رزم و مبارزه بودندو به دلیل اینکه یکجا متمرکز نبودند مورد قتل و غارت قرار نمی گرفتند. اما آن مزایا در زندگی امروزی معنایی ندارد. چیزی که در حال حاضر وجود دارد، جوامعی بسته با خرده فرهنگ که از نظر ما دوست داشتنی هستند.»

دیدگاه مشترک

دیدگاه مشترکی که بین اکثر کارشناسان ومحققان وجود دارد این است که عشایر باید اسکان داده شوندو رفته رفته با مرور زمان به فرهنگ شهری و تمدن دنیای امروزی نزدیک شوند. اما این کار باید با برنامه ریزی و تحقیق و بررسی صورت گیرد که اگر شتابزده بدون تعیین بودجه و امکانات مناسب این تغییر صورت گیرد نه تنها تبعات مثبت ندارد بلکه شرایط بدتر هم می شود. در حال حاضر شهرهای بزرگ و کوچک ما با معضل بیکاری و کمبود امکانات مواجه است، هنوز مردم زلزله زده بم اسکان نیافته اندو هزار ناگفته دیگر... پس نباید با زندگی یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر آدم که در شرایط سخت زندگی می کنند بازی کرد و وضعیت آنها را از آنچه که هست بدتر کرد. اما امکان فراهم کردن شغل، امکانات رفاهی، آموزشی، بهداشتی و... امری ناگزیر است. با حرف های بهمن بیگی به پایان نزدیک می شویم، پایانی که هنوز هزاران چرایی بدون پاسخ دارد.

«به شهر رسیدند. شهر سرجایش بود. با دیوارها، خیابانها، چهارراهها، میدانها و با خانه های نو ودرهای بسته.

ایل رفته بود. ایل شبانه فرار کرده بود. به کوه و بیابان زده بود. از بیم گرسنگی، از بیم برهنگی، از بیم سرما و گرما گریخته بود.

تنهاموجود زنده ایلی که در شهرک اسکان برجای مانده بود گاو زرد لاغری بود که نای تکان خوردن نداشت و در سایه دیواری افتاده، آخرین نفس هایش را می کشید.

شهرک اسکان متروک ماند. شهرک های اسکان متروک ماندند و اکنون پس از بیست وچندسال به شکل چهار ویرانه در گوشه و کنار فارس برجای مانده اند.»